



## مبانی فلسفی مکتب گشتالت و استنتاج دلالت‌هایی برای آموزش زبان انگلیسی

افضل السادات حسینی<sup>۱</sup>، حمیده فرح بخش<sup>۲</sup>

### چکیده

نظریه گشتالت از جمله نظریه‌های شناختی است که یادگیری را یک فرایند درونی می‌داند، اصل بنیادین این نظریه این است که کل از اجزای تشکیل دهنده آن بیشتر است یعنی کل دارای خواص یا ویژگی‌هایی است که در اجزای تشکیل دهنده آن یافت نمی‌شود. از جمله اصول اصلی این نظریه کل‌نگری و فعال بودن مغز آدمی است این نظریه در شکل‌گیری خود و امدار مبانی فلسفی متعددی است. از این رو این نوشتار در پی آن است که با بررسی مبانی فلسفی گشتالت دلالت‌هایی را برای آموزش زبان انگلیسی استخراج کند. روش این پژوهش توصیفی و تحلیلی از نوع فرارونده است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که مبانی فلسفی اصل فعال بودن ذهن آدمی، نظریه معرفت‌شناسی کانت است که می‌توان با توجه به آن کاربرست قوانین سازمان ادراکی در آموزش زبان را استنتاج کرد و مبانی فلسفی اصل کل‌نگری، پدیدارشناسی است که با توجه به آن روش آموزش از کل به جز را برای آموزش زبان استنتاج کرد.

**واژه‌های کلیدی:** گشتالت، آموزش زبان انگلیسی، کل‌نگری، پدیدارشناسی، قوانین سازمان ادراکی.

### مقدمه

نظریه گشتالت سردهسته نظریه‌های شناختی یادگیری است. برای نظریه‌پردازان شناختی، یادگیری کسب و بازسازی ساختارهای شناختی است که از طریق آن، اطلاعات پردازش و در حافظه ذخیره می‌شوند. آنان بر این باورند که یادگیری، یک فرایند درونی است که ممکن است به صورت تغییر فوری در رفتار آشکار، ظاهر نشود بلکه به صورت توانایی‌هایی در فرد ایجاد و در حافظه‌ی او ذخیره می‌شود و هر وقت که بخواهد، می‌تواند آن توانایی‌ها را مورد استفاده قرار دهد (سیف، ۱۳۷۹).

نظریه‌های شناختی شامل نظریه گشتالت، آزوبل و بندورا است. صاحب‌نظران این رویکرد، یادگیری را ناشی از شناخت، ادراک و بصیرت می‌دانند. بدین‌صورت که آموخته‌های جدید فرد با ساخت‌های شناختی قبلی او تلفیق می‌گردد. چون یادگیری، یک جریان درونی و دائمی است و انسان همواره به جستجوی محیط زندگی خویش و

۱ دانشیار دانشگاه تهران، گروه فلسفه تعلیم و تربیت، [afhoseini@ut.ac.ir](mailto:afhoseini@ut.ac.ir)

۲ دانشجوی دکتری دانشگاه تهران، گروه فلسفه تعلیم و تربیت، [hamidehfarahbakhsh@gmail.com](mailto:hamidehfarahbakhsh@gmail.com)



کشف روابط بین پدیده‌ها می‌پردازد، پس ساخت شناختی خود را گسترش می‌دهد (شعبانی، ۱۳۷۹). تئوری گشتالت نتیجه بررسی‌های انجام شده در روانشناسی، منطق، معرفت‌شناسی است (الیس<sup>۱</sup>، ۱۹۳۸). روانشناسی گشتالت به طور سنتی به عنوان یک عکس‌العمل به روانشناسی ساختارگرا وونت و کورنل مطرح شد. مخالفت نظریه پردازان گشتالت با پیش‌فرض‌های جزگرایبی و مکانسیتی در مورد آگاهی بود که تلویحاً یا صراحتاً ارائه می‌شد تا ثابت کنند که روانشناسی یک علم طبیعی است (اش<sup>۲</sup>، ۱۹۹۸). روانشناسی گشتالت که نقش مهمی در مطالعه ادراک در نیمه اول قرن ۲۰ داشته است با انتشار اثر ورتایمر در مورد حرکت آشکار در سال ۱۹۱۲ آغاز شد و همین مقاله انقلابی را در زمینه مسئله ادراک به پا کرد (استینمن<sup>۳</sup> و دیگران، ۲۰۰۰). تئوری گشتالت یکی از معدود تئوری‌های عقلانی در روانشناسی است. گشتالتی‌ها کار خود را با ایده‌های انتزاعی در مورد ماهیت ادراک، تفکر و ساختار تجربه روانشناسی آغاز کردند (بوئر و هیلگارد<sup>۴</sup>، ۱۹۸۶). ورتایمر اولین کسی بود که تئوری گشتالت در روانشناسی را ارائه داد. تئوری گشتالت بعدها در دستان همکاران ورتایمر کهلر و کوفکا به طور موفقیت‌آمیزی به موضوع اصلی قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ در بین اندیشمندان اروپایی تبدیل گشت که عبارت بود از ترکیب اندیشه‌های کل‌گرایی، وفاداری کامل به دقت علمی و عینیت. این تئوری به زودی در سراسر جهان شناخته شد و یکی از مکاتب روانشناسی مؤثر در طول نیمه اول قرن ۲۰ گردید. دلیل موفقیت آنها، استفاده از روش‌های علمی پردازش برای ارائه دلایل متقاعدکننده در حمایت از اصول و قوانین خود است. تئوری گشتالت به لحاظ علمی منسجم است بدون اینکه تحویل‌گرایانه یا اتمی باشد و کاملاً کل‌گرایانه بود بدون اینکه سمبلیک یا تهی باشد. این تئوری جاذبه جهانی قوی را ایجاد کرد بخصوص برای زمانی که هر دو علم طبیعی و کل‌گرایی ایده‌آل‌های اصلی در میان اعضای روشنفکران بود (کینگ<sup>۵</sup>، ۲۰۰۹). روانشناسی گشتالت به عنوان یک بازنگری اساسی از سه دوگانه همپوش که بر تحقیقات در اواخر قرن ۱۹ مسلط بود، آغاز شد. احساس در مقابل عقل، فرایندهای حاشیه‌ای در مقابل فرایندهای مرکزی، مقوله بندی‌های فیزیولوژیکی در مقابل روانشناسی (اش، ۱۹۹۸).

هر مکتب روانشناسی از طریق پیش‌فرض‌های پنهان و آشکاری که ریشه در تعالیم فلسفی داشته تکامل یافته است و نظریه‌های روانشناختی اغلب تحت تاثیر یا ملهم از اندیشه‌های فلسفی گذشته یا معاصر می‌باشند، به گونه‌ای که با در نظر گرفتن زیرساخت فلسفی مکاتب می‌توان ربط آنها را به تعالیم فلسفی گذشته پیدا نمود و حتی آن‌ها را طبق مبانی فلسفی شان طبقه بندی کرد (میزیاک و استادت، ترجمه رضوانی، ۱۳۷۶: ۴۷۹). تئوری

1 Ellis

2 Ash

3 Steinman

4 Bower . &amp; ,Hilgard

5 King



گشتالت هم ازین قاعده مستثنا نیست. بی شک افکار و دیدگاه بنیانگذاران مکتب گشتالت تحت تاثیر اوضاع فلسفی آلمان و تضادها و اختلافات بین فیلسوفان و روانشناسان در سالهای بین ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۷ بود. و در آن دوره تمام روانشناسان در هر درجه ای، چه علوم طبیعی و چه فلسفی کرسی های فلسفه در دانشگاه را گذرانده بودند. (هاتفیلد<sup>۱</sup>، ۲۰۱۲). تئوری گشتالت تئوری ای نیست که یکدفعه و بدون پیش بینی از آسمان به زمین افتاده باشد، بلکه این تئوری نتیجه تلاقی مسائل ملموس علمی و فلسفی است (الیس، ۱۹۳۸).

مکتب گشتالت از اصول متعددی برخوردار است که به دلیل گستردگی بحث در این پژوهش تنها به دو اصل فعال بودن ذهن آدمی و کل نگری پرداخته می شود. این پژوهش در پی آن است که با بررسی مبانی فلسفی این دو اصل، دلالت های آنها را برای آموزش زبان انگلیسی استنتاج کند.

### سؤال های پژوهش:

۱- مبناى فلسفی اصل گشتالتی «فعال بودن مغز آدمی» چه می باشد و چه دلالتی در آموزش زبان انگلیسی دارد؟

۲- مبناى فلسفی اصل گشتالتی «کل نگری» چه می باشد و چه دلالتی در آموزش زبان انگلیسی دارد؟

### روش پژوهش

این پژوهش با روش توصیفی و تحلیلی و استنتاجی انجام خواهد شد. ابتدا به توصیف اصول تئوری گشتالت پرداخته خواهد شد. سپس با استفاده از روش تحلیل فرارونده، مبانی فلسفی این اصول استخراج خواهد شد. در روش تحلیل یا برهان فرارونده شرط امکان تحقق یافتن تجربه ای بشری معین گردد. به عبارت دیگر در این تحلیل، با توجه به این که تجربه ای وجود دارد، به بررسی این نکته می پردازیم که چگونه چنین تجربه ای ممکن گردیده است (باقری و دیگران، ۱۳۸۹).

### یافته های پژوهش

مبنا: معرفت شناسی کانت، اصل: فعال بودن مغز آدمی، روش: کاربرست قوانین سازمان ادراکی در آموزش زبان انگلیسی

1 Hatfeild



### مبنا: معرفت شناسی کانت

کانت در حوزه معرفت شناسی دست به انقلاب کپرنیکی می زند. در حوزه شناخت تا قبل از کانت دو نهضت وجود داشت: تجربه گرایی هیومی که تمام دانش بشری را از تجربه حسی می دانست و عقل گرایی دکارتی که دانش را تنها حاصل خرد می دانست. از نظر کانت هر دو این نهضت ها راه افراط را پیموده اند. لذا خود به احیای معرفت پرداخت.

کانت در عین حال که اهمیت مسأله ای را که هیوم بدان توجه پیدا کرده بود به خوبی درک می کند و هیوم را از آن جهت که مفاهیمی مانند علیت و جوهر را غیر منبعث از حس می داند بر حق می داند و می ستاید، هرگز مایل نیست به شکاکیتی مبتلا گردد که هیوم بدان گرفتار آمده بود. از سوی دیگر، کانت نمی خواهد در جدا ساختن عالم ذهن از اعیان خارجی و استقلال بخشیدن به آن، تا بدانجا پیش رود که مانند دکارت و یا، شدیدتر از او، بارکلی، به ایده آلیسم کشیده شود. این است که درصدد برمی آید راهی میانه بیابد، نقش ذهن را در شناخت به درستی معین سازد، و سهمی برای عالم خارج و سهمی برای ذهن تعیین کند که به نحوی از ایده آلیسم و شکاکیت رهایی یابد. با چنین رهیافتی، کانت به این راه حل می رسد که ذهن در شناخت واجد عناصری پیشین است. این عناصر پیشین در ساحت حس، زمان و مکان هستند که کانت آنها را صورتهای محض شهود حسی می داند و در ساحت فهم، مفاهیم محضی هستند که کانت تحت عنوان مقولات از آنها یاد می کند (شیروانی، ۱۳۷۹). پس کانت نوعی نگاه متعادل و بینابینی یا سنتزی در برخورد با دو مشرب مسلط آن زمان، یعنی تجربه گرایی و خردگرایی در پیش گرفت و همین نگاه به وی امکان داد تا به دور از حب و بغضهای رایج در میان پیروان این دو مشرب امکان تلفیق و ترکیب آنها را فراهم سازد و سنتز دیگری ارایه کند که نام او را در عرصه معرفت شناسی جهان به اوج افتخار برساند.

کانت می گوید دنیای خارج فقط ماده ی احساس را باعث می شود، اما دستگاه ذهنی خود ما این ماده را در زمان و مکان تنظیم می کند و تصوراتی را که ما به واسطه ی آن ها تجربه را می فهمیم فراهم می سازد (راسل، ۱۳۹۴، ترجمه دریابندری).

کانت می گوید: اشیاء نمی توانند متعلق معرفت قرار گیرند، مگر آن که با ذهن عامل معرفت، مطابق شوند. پس باید فرض کنیم که ذهن، فعال است اما این فعالیت به این معنی نیست که ذهن، اشیاء را از عدم خلق می کند. معنی آن این است که ذهن، صور شناسایی خود را به اصطلاح بر مواد شناسایی که از بیرون می آیند، تحمیل می کنند و این صور شناسایی خود گونه ای از مفاهیم پیشین اند، یعنی از تجربه اخذ نشده اند (دیباچی، ۱۳۸۴).

از نظر وی اعیان بوسیله احساس، به ما عرضه می شوند و ذهن از این احساس، متأثر می شود. پس در ذهن دو



کار صورت می گیرد. یک سری اعمال روانشناختی و دیگر فلسفی. بنابراین، ذهن یا فاعل مدرک، محور شناخت قرار می گیرد. توضیح آن این است، که ما می بینیم مفاهیم پیشین یا مقولات، ساختار ذهن است، نه عملکرد ذهن و شهود حسی، عملکرد ذهن است، نه ساختار ذهن. کانت خود می گوید که شناخت بشری، از دو منشأ حاصل می شود یکی احساس و دیگری فهم و مشارکت و هر دو قوه، برای حصول، شناخت لازم است. ذهن از شهود حسی، متأثر می شود و از این طریق، ماده خام شناسایی فراهم می گردد. تا اینجا کار ذهن، یک کار تجربی است، یعنی تجربه است که ذهن را متأثر می کند. ولی ذهن می آید و مقولات را که، صبغه فراتجربی دارند بر مواد خام شناسایی، انطباق می دهد و بدین نحو، شناخت حاصل می گردد. (دیباچی، ۱۳۸۴). از نظر کانت از طریق حواس، داده های اولیه شناخت برای آدمی فراهم می شود. بعد ذهن روی این داده های خام کار می کند و از طریق مقولات به آنها ساختار می دهد و صورت بندی می کند. بدین ترتیب شناخت برای آدمی حاصل می شود.

### اصل: فعال بودن مغز آدمی

گشتالت گرایان بر مبنای دیدگاه کانت به این نتیجه رسیدند که مغز انسان در جریان تجربه کردن فعال است و تجارب ما را تغییر می دهد. با توجه به این اصل، تحریکات خارجی باعث می شوند که داده های حسی به مغز انسان منتقل شود، مغز انسان براساس قوانین، داده ها را تغییر می دهد و به آنها شکل می دهد و تجربه هشیار در اثر تاثیر متقابل نیروهای مغز و تجارب حسی ایجاد می شود.

ورتایمر در سال ۱۹۱۲ اصولی را تحت عنوان قوانین سازمان ادراکی معرفی کرد که بنابر این قوانین مشخص می شود که چگونه ذهن انسان تحریکات خارجی را سازماندهی و درک می کند. این قوانین عبارتند از: قانون پراگنانز، شباهت، مجاورت، سادگی، بستن، شکل و زمینه، ادامه خوب (ویگمن<sup>۱</sup> و دیگران، ۲۰۱۲). از نظر آنها آنچه که آموخته می شود محصول قوانین سازمان ادراکی است و توسط آنها تعیین می شود. (بوئر و هیلگارد، ۱۹۸۶: ۲۹۹).

بیشترین دستاوردهای علمی این نظریه، چگونگی ادراک ما از پدیده ها مبتنی بر چندین قانون یا اصل به نام قوانین سازمان ادراکی است. این قوانین تواناییهای هستند ذاتی در انسان که از طریق آنها فرد پدیده های ادراکی را سازمان می دهد. این قوانین عبارتند از:

قانون پراگنانز یا فراگیری Law of pregnanz: سازمان روانشناختی همیشه تا آن اندازه که مقتضیات کنترل کننده اجازه می دهند خوب است. منظور از خوب کیفیتهایی چون سادگی، ایجاز، تقارن یا هماهنگی است.

1 Wagmans



قانون مجاورت Low of proximity: طبق این قانون، پدیده‌ها و اموری که نزدیک به هم قرار دارند بهتر درک و سهل‌تر آموخته می‌شوند. به عبارت دیگر عناصری که در مجاورت با یکدیگر قرار داشته باشند به صورت یک کل یکپارچه درک می‌شوند.

قانون مشابهت Low of similarity: بنا به قانون شباهت، مطالب مشابه و همگون بهتر از مطالب نامشابه یا ناهمگون آموخته می‌شوند.

قانون بستگی یا ترمیم Low of Closure: طبق قانون بستن یا تکمیل، شکل‌های غیر کامل به صورت واحدهای کامل درک می‌شوند.

قانون ادامه خوب یا جهت مشترک Low of good continuation or low of common direction

طبق این قانون یک سازمان اداری که به نحوی تشکیل می‌شود که یک خط مستقیم به صورت مستقیم و یک پاره دایره به صورت دایره و غیره ادامه می‌یابد

قانون شکل و زمینه Low of figure-ground: از خواص پدیده‌های گشتالتی این است که در زمینه‌ای که یافت میشوند به طور مشخص جلوه می‌کنند. شکل در هر زمینه‌ای همان گشتالت است، یعنی چیزی که ادراک می‌شود. زمینه عبارت است از صحنه‌ای که در آن شکل ظاهر می‌شود. موضوع یادگیری باید از زمینه‌ای که در آن قرار دارد، برجسته‌تر و بارزتر باشد تا بخوبی آموخته شود.

قانون سادگی: طبق این قانون ما پدیده‌ها را بصورت ساده شده ادراک می‌کنیم (هرگنهان و السون، ترجمه سیف، ۱۳۷۴).

### روش: کاربرد قوانین سازمان ادراکی در آموزش زبان انگلیسی

با تکیه بر مبنای معرفت‌شناسی کانت، و اصل فعال بودن مغز آدمی روش کاربرد قوانین سازمان ادراکی را در آموزش زبان انگلیسی استنتاج کرد.

گشتالت‌گرایان معتقد بودند که قوانین سازمان ادراکی را می‌توان در زمینه یادگیری به کار بست. «نقطه آغاز پرداختن به مسئله یادگیری برای گشتالت‌گرایان این فرض بود که قوانین سازمان ادراکی در زمینه یادگیری هم قابل کاربرد است می‌باشند» (بوئر و هیلگارد، ۱۹۸۶: ۳۰۲). در اینجا سعی شد که کاربرد این قوانین در آموزش زبان انگلیسی بررسی شود.

قانون مجاورت: از این اصل می‌توان در آموزش حروف الفبا استفاده کرد. حروفی که در مجاورت هم قرار دارند بهتر آموخته می‌شوند. می‌توان حروف مجاور را گروه بندی کرد و آموزش داد. به عنوان مثال ABCD را با هم و EFGH را با هم و الی آخر.



قانون شباهت: در آموزش لغات می توان جهت سهولت یادگیری از این اصل استفاده کرد. لغاتی را که مشابه یکدیگر هستند گروه بندی کرد و با هم آموزش داد. این شباهت می تواند هم از حیث تلفظ باشد هم از حیث معنا و کاربرد.

شباهت لفظی: farm, harm, charm یا car, bar, war, jar

شباهت ظاهری: wall, fall, hall, mall, tall

شباهت معنایی: کلمات به لحاظ معنایی گروه بندی کرد مثلاً گروه رنگ ها، گروه میوه ها و گروه وسایل نقلیه. شباهت کاربردی: کلماتی که به لحاظ کاربردی شبیه هم هستند را می توان با هم آموزش داد. مثلاً افعال را با هم آموزش داد، صفت ها را با هم قیدها را با هم. البته می توان در آموزش هر دسته از این کلمات، نیز گروه های مشابه دیگری ایجاد کرد. مثلاً افعال حسی را با هم (feel, see, hear, smell,...) و افعال حرکتی را با هم (move, go, walk, run,...) آموزش داد. قیدهای حالت را با هم و ... آموزش داد و قیدهای مکان و زمان را نیز با هم.

قانون بستن: معلم می تواند دانش آموز را با یک مسئله ناقص مواجه سازد و دانش آموز را درگیر حل مسئله نمایند، تا خود به حل آن نایل شود. مثلاً در آموزش دستور زبان، می توان ساختار جمله ناقص را به دانش آموز ارائه داد و از او بخواهیم که کلمه جا افتاده را حدس بزند. املاي کلمات می توان شکل ناقص کلمات را با حروف جا افتاده به دانش آموز نشان داد و از او بخواهیم تا خود آن را کامل کند.

قانون ادامه خوب: از این قاعده می توان در آموزش حروف و اعداد استفاده کرد. تا دانش آموز ترتیب حروف و اعداد یا مثلاً نام ماه ها را یاد بگیرد.

قانون شکل و زمینه: برای یادگیری دستور زبان بجای اینکه قواعد را بطور منقطع آموزش بدهیم می توانیم آنها را در زمینه قرار دهیم. مثلاً در ضمن خواندن یک متن می توانیم قاعده ای گرامری را آموزش دهیم به شرط اینکه آن قاعده در متن برجسته بنظر آید. یا برای آموزش کلمات می توان با توجه به زمینه کاربرد آن کلمه، موقعیتی را ایجاد کرد تا دانش آموز کلمه را در متن زمینه یاد بگیرد.

**مبنا: پدیدار شناسی اصل: کل نگری، روش: آموزش از کل به جزء**

پدیدار شناسی

لب پدیدارشناسی توصیف است. پدیدارشناسی به ما توصیفی مفصل از ذات پدیدار به طوری که به آگاهی داده شده، می دهد. پدیدارشناسی محض به عنوان یک علم، فقط مطالعه ذات است و مطلقاً موجود بودن مورد مطالعه نیست. امر جزئی نبایست در ضمن مفاهیم ذاتاً دقیق متقن قرار گیرد (حقی، ۱۳۸۱).

گشتالت گرایان خود معتقدند که روش توصیف تجربه آنها با پدیدارشناسی برنتانو و هوسرل ارتباط



دارد(هاتفیلد، ۲۰۱۲: ۴۹۰). تاثیر برنتانو و هوسرل(شاگرد وی) بر شکل گیری مکتب گشتالت غیر مستقیم بود، رابط این نفوذ کارل اشتومف شاگرد برنتانو بود. هر سه بنیانگذار مکتب گشتالت رساله های دکترای خود را زیر نظر اشتومف نگاشته اند.. فرق کلی او با وونت این بود که به اعتقاد او از روش درون نگری نباید برای پی بردن به اجزا یا عناصر ذهنی استفاده کنیم، بلکه بیشتر آن را روی کل پدیده و عمل ذهن متمرکز کنیم (شاپوریان، ۱۳۸۶). برنتانو روانشناسی را علم پدیده های نفسانی می داند، و مقصودش روانشناسی تشریحی است نه روانشناسی ژنتیک. روانشناسی تشریحی عبارت است از بررسی کردارهای نفسانی در رابطه با اشیاء و ابژه ها آن گونه که در خود کردارهای نفسانی جای دارند. هر کردار نفسانی که با آگاهی همراه است به چیزی روی می آورد، اندیشیدن، اندیشیدن به چیزی است، و خواستن، خواستن چیزی است(ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۱). در مطالعات برنتانو، از فلسفه ارسطو و بررسی تفسیرهای قرون وسطایی از آن، موضوع جزء و کل، در اندیشه برنتانو، جایگاه ویژه ای یافت. در واقع برنتانو، به تبیین ارتباط عین با کنش، براساس ارتباط بین جزء و کل، گرایش یافت. نظریه مقولات ارسطویی که حاوی بحث های جدی درباره جزء و کل بود، برنتانو را به بحث های مهمی در زمینه جزئی شناسی کشاند. هر چند برنتانو، در تز دکتری خود بیان ارسطویی را از جزء و کل به نقد کشید، ولی تاثیر ارسطو در این زمینه بر او انکار پذیر است. ارسطو در یک زمان و در یک جهت به وجود بالفعل جزء و کل با یکدیگر قایل نبود و لایب نیس که فقط به وجود اعیان بدون وجود اجزاء قائل بود، هر دو سخت مورد انتقاد برنتانو قرار گرفتند. برنتانو در این میان به بیان دیگری، اجزاء وابسته و اجزاء غیر وابسته را تبیین کرد و وحدت تشکیل یافته از این اجزاء را نیز به وحدت قوی و وحدت ضعیف تقسیم نمود. وحدت قوی در آنجا تشکیل می شود، که جزء نسبت به کل جزء است، ولی عضو نیست و وحدت ضعیف آن است که جزء نسبت به کل هم جزء است و هم عضو است. در واقع کل قوی، متضمن وابستگی دو سویه کل و اجزاء است، اما در کل ضعیف اگر چه به اجزاء بستگی دارد، ولی اجزائی، خود کلهای قویی هستند و بدین لحاظ از کل مستقلند(دیوید بل: ۴۱، به نقل از کلهر، ۱۳۸۰). بنابراین برنتانو به عنوان یک پدیدار شناس مطالعه کل را بر اجزا ترجیح می داد. همین نظریه اش مورد توجه گشتالت گرایان قرار گرفت. اما پدیدار شناسی هوسرل با استاد خویش متفاوت بود.

برنتانو دو دیدگاه درباره اضافی بودن (حیث التفاتی) ادراک عرضه کرده است. در دیدگاه اول هم بر اضافی بودن ادراک تاکید شده است و هم بر ذهنی بودن متعلق آن. جنبه ی نخست این دیدگاه، تحسین و جنبه دوم آن انتقاد شاگرد مشهورش ادmond هوسرل را برانگیخت. این موسس پدیدارشناسی اضافی بودن (حیث التفاتی) ادراک را از عناصر اصلی پدیدارشناسی خود قرار داد. اما ذهنی بودن متعلق ادراک را به شدت مورد انتقاد قرار داد. به نظر او متعلق های ادراک واقعی و بیرونی اند نه ذهنی و درونی(عرفانی، ۱۳۸۷).

هوسرل مفاهیم و گزاره ها را از حوزه فعالیت های ذهنی کاملاً جدا نمی کرد برخلاف برنتانو، اشتومف که مفاهیم





منقطع را به عنوان واحدهای معتبر اندیشه در نظر گیرد که باید اصل خود را در شهود عینی داشته باشند(اش، ۱۹۹۸).

### اصل کل نگری

اصل اساسی مکتب گشتالت کل نگری است و آنها تحت تاثیر پدیدارشناسی برنتانو و هوسرل به کل نگری روی آوردند.

منظور از گشتالت در روانشناسی گشتالتی آن است که «کل از اجزای تشکیل دهنده آن بیشتر است». یعنی کل دارای خواص یا ویژگی هایی است که در اجزای تشکیل دهنده آن یافت نمی شود، و از خیلی جهات کل تعیین کننده خصوصیات اجزا است، و نه برعکس. ورتایمر در این خصوص گفته است: «موقعیت هایی یافت می شوند که در آنها آنچه به طور کلی رخ می دهد از ویژگی های اجزای جدا شده آن قابل استنباط نیست؛ اما برعکس، آنچه در مورد جزیی از کل انفاق می افتد، در بسیاری از موارد مشخص، با توسل به قوانین ساخت درورنی کل. گشتالت گرایان تحت تاثیر دیدگاه های سه چهره پدیدارشناسی (برنتانو، هوسرل و اشتومف) مطالعه کل پدیده یا فنومن را بر اجزای سازنده آن ترجیح دادند. هر سه آنها جذب تحقیقات عینی اشتومف و دیدگاه او در مورد رویکرد پدیدارنگاری و تأیید او از تئوری ذهن شدند(کینگ، ۲۰۰۹).

واژه آلمانی گشتالت دایره مفهومی گسترده است: شکل، طرح، فرم کلی، ترکیب به طور ضمنی اشاره داد به وجود ساختاری که از مجموع اجزای آن متفاوت و بیشتر است. هدف از رویکرد گشتالتی این است که فرد خود شکل، طرح، کلیت را کشف، توسعه تجربه می کند. تجربه کردن ممکن است که بخشی از فرایند باشد اما هدف گشتالت ترکیب همه اجزای مختلف باشد(کلارک سون و کاویچیا<sup>۱</sup>، ۲۰۱۴). تئوری گشتالت جایگزین مناسبی برای برای تلاش های اتمیستیک بود که محتوا ذهن انسان را تجزیه می کردند به مؤلفه های سازنده آن(کینگ، ۲۰۰۹). فرمول بنیادی تئوری گشتالت این است که، کل هایی وجود دارند که رفتار آنها از طریق عناصر آنها تعیین نمی شود. بلکه در فرایند خودشان از طریق ماهیت ذاتی کل. تلاش تئوری گشتالت تعیین ماهیت چنین کل هایی است. تئوری گشتالت با تحقیقات عینی سروکار دارد و تنها محصول نیست بلکه یک وسیله است برای رسیدن به اکتشافات بیشتر(الیس، ۱۹۳۸).

1 Clarkson & Cavicchia



## روش: آموزش از کل به جزء

با تکیه بر مبنای پدیدارشناسی و اصل کل نگری می توان روش آموزش از کل به جزء را استنتاج کرد. کل گرایی تئوری گشتالت را در زمینه یادگیری هم می توان به کار برد. در واقع تئوری گشتالت دستاوردهای زیادی در حوزه آموزش داشته است.

روانشناسان مکتب گشتالت معتقدند که حفظ کردن سطحی و طوطی وار مطلب یادگیری تلقی نمی شود، بلکه یادگیری واقعی مستلزم توجه و دستیابی به معنی، اصول اساسی و سازماندهی مطلب است و یادگیرنده باید در این موارد کوشش کند بنابراین فهمیدن و برقراری ارتباط بین اجزا و کل در یادگیری از مفاهیم عمده این نظریه است (کدیور، ۱۳۸۲). یادگیری برای روانشناسان پیرو نظریه گشتالت به صورت مسئله ای در زمینه ادراک (perception) در می آید (سیف، ۱۳۷۹).

مکتب گشتالت در درجه اول به مسئله ادراک و حل مسئله می پردازد. یادگیری برای گشتالت گرایان در درجه دوم اهمیت قرار دارد (بوئر و هیلگارد، ۱۹۸۶). یادگیری عبارت است از رسیدن به بینش و یا تجربه «آها فهمیدم» که به اعتقاد کهلر بهد از دوره نهفتگی و فکر کردن در مورد مسئله اتفاق می افتد (سیمون<sup>۱</sup>، ۱۹۸۶). در یادگیری به شیوه گشتالت ادراک یکی از مهمترین عوامل آن است. ادراک زمانی حاصل می شود که توجه، احساس، تجربه قبلی و معنا زمینه ساز آن باشند. هیأت کل همواره قبل از اجزا ادراک می شود. پس از ادراک کل، ادراک اجزا به آسانی امکان پذیر می گردد. در واقع به یاری ادراک کل است که یادگیری معنا و مفهوم پیدا می کند. یادگری کورکورانه یا یادگیری فاقد ادراک و معنا نتیجه ای جز بیهودگی و اتلاف وقت به بار نمی آورد. در صورتی که یادگری بر پایه فهم و ادراک هم سریعتر و هم یادآوری مطالب و انتقال آنها بهتر و زودتر انجام می گیرد. (پارسا، ۱۳۷۵). بنابراین با توجه به دیدگاه گشتالت گرایان می توان از روش کلی یا آموزش از کل به جزء نام برد.

روش کلی روشی است که آموزش از کل شروع و به جز خاتمه پیدا می کند. در روش کلی تدریس مطالب از کل شروع و به جز ختم می شود. یعنی ابتدا متن کامل، عبارت یا جمله، سپس کلمه و پس از آن شکل حروف یا صدای هریک مورد توجه قرار می گیرد. اصولاً روش های کلی بر این نظریه استوار است که عمل تدریس خواندن و نوشتن باید از واحدهای بزرگتر معنی دار زبان آغاز می شود. و به واحدهای بی معنا مانند حروف و صداها پایان پذیرد. روش های کلی بر پایه نظریه گشتالت پایه گذاری شده است. پیروان این مکتب عقیده داشتند که عمل پیچیده روانی به عنوان یک کل معنی دارد. ما ابتدا کل را درک می کنیم و برای اینکه معنی اجزا را روشن نماییم به تحلیل آن می پردازیم. (شریعتمداری، ۱۳۶۹). در خصوص کاربرد این روش برای آموزش زبان انگلیسی، در

1 Simon



وهله اول زبان انگلیسی را به عنوان یک کل در نظر بگیریم و از تقسیم آن به بخش های دستور زبان، کلمه و متن و تلفظ و آموزش جداگانه آنها خودداری کرد. در این روش برخلاف روش مرسوم لازم نیست ابتدا به آموزش حروف پرداخته شود. کفایت کلمات را با نشان دادن تصویر مربوط به دانش آموز آموزش بدیم. مثلاً کلمات ball, car, father, را آموزش می دهیم. بعد دانش آموز به تدریج ضمن مقایسه کلمات با یکدیگر حرف مشترک بین کلمات (a) را شناسایی و درک می کند. حروف دیگر را نیز می توان به همین منوال آموزش داد. بدین صورت، جهت آموزش حروف از کل به جز است یعنی از کلمه به سمت حروف. این روش می تواند جایگزین آموزش حروف بصورت منقطع و جدا جدا باشد. در این روش دانش آموز ضمن یادگیری کلمات حروف را خود بصورت اکتشافی یاد می گیرد.

در آموزش ارکان جمله به روش کل به جزء، برخلاف روش های مرسوم که ابتدا انواع ارکان جمله من جمله فعل و فاعل و .. و جایگاه آنها در جمله آموزش داده می شود و سپس دانش آموز باید آنها را در قالب جملات شناسایی کند و بکار برد، ابتدا خواندن یک جمله کامل آموزش داده می شود. بدون اینکه به شکل کلمات آن اشاره شود. مثلاً I have a book و سپس جملات مشابه از جمله I have a ball و I have a cat. و سپس از دانش آموز خواسته می شود که خود جمله بسازد و بگوید من یک کیف دارم. دانش آموز ضمن بررسی اجزای جمله و روابط آن ها به این بینش می رسد که باید bag را به جای کلمه ball بگذارد و بگوید: I have a bag. سایر قواعد زبان را می توان به همین صورت آموزش داد.

برای آموزش قواعد دستور زبان لازم نیست ابتدا اصول گرامری متعدد را به دانش آموز آموزش داد، چرا که این امر باعث می شود که دانش آموز قواعد را طوطی وار حفظ کند بدون اینکه بتواند آنها را در جمله ای بکار ببرد. بلکه به جای این روش می توان در ضمن خواندن متن، توجه دانش آموز را به انواع قواعد گرامری معطوف کرد. دانش آموز ضمن مقایسه ساختارهای مختلف به تفاوت و شباهت ساختارها پی می برد و قوانین را خود بطور قیاسی کشف می کند. مثلاً در آموزش انواع جملات شرطی لازم نیست فرمول شرطی نوع اول و نوع دوم و نوع سوم را به دانش آموز آموزش داد بلکه می توان این گونه جملات را در قالب یک متن به او ارائه داد، و دانش آموز با خواندن و درک متن می تواند تفاوت و شباهت اینگونه جملات را درک کند و لذا انواع جملات شرطی را فرا می گیرد.



### Abstract

Gestalt theory is one of the cognitive theories which assume learning as an internal process. The major principal of this theory is that the whole is more than its parts. holistic approach and the activity of human`s mind are of gestalt theory`principles. This theory is dependent on philosophical foundation. The purpose of this paper was to study the philosophical foundation of gestalt theory in order to extract implication for instructing English. The method of this research was descriptive and transcendent analytic. The results of research revealed that Kant epistemology was the foundation of the activity of human`s mind and according to it the implication of laws of perceptual organization in instructing English was extracted. And phenomenology is the foundation of the holistic approach and method of instructing from whole to parts is extracted from it.

Key words: Gestalt theory, instructing English, Holisim, phenomenology, laws of perceptual organization.

### فهرست منابع

- باقری، خسرو و سجادیه، نرگس و توسلی، طیبه (۱۳۸۹)، رویکرده و روش های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- پارسا، محمد (۱۳۸۶)، روانشناسی یادگیری، تهران: سخن
- حقی، علی (۱۳۸۱)، «مرور مراحل سه گانه پدیدارشناسی هوسرل»، فصلنامه فلسفه دانشگاه تهران، شماره ۴ و ۵
- دیباچی، محمد علی (۱۳۸۴)، «انقلاب کپرنیک کانت»، کیهان فرهنگی، تهران، شماره ۲۲۴
- راسل، برتراند (۱۳۹۴)، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، تهران: آوند دانش
- ربانی گلپایگانی (۱۳۸۱)، «پدیدارشناسی ادموند هوسرل و هرمنوتیک»، مجله کلام اسلامی، شماره ۴۲
- سیف، علی اکبر (۱۳۷۹)، روانشناسی پرورشی، تهران: آگاه
- شاپوریان، رضا (۱۳۸۶)، اصول کلی روانشناسی گشتالت. تهران: رشد.
- شعبانی، حسن (۱۳۸۷)، مهارتهای آموزشی و پرورشی، ج اول، تهران: سمت
- شریعتمداری، علی (۱۳۶۹)، روانشناسی تربیتی، تهران: امیرکبیر.
- شیروانی، علی (۱۳۷۹)، «نگاهی تطبیقی و انتقادی به معرفت شناسی کانت»، فصلنامه ذهن، شماره ۴، صص ۱۳۵-۱۵۸
- عرفانی، مرتضی (۱۳۸۷)، «حیث التفاتی ادراک از نگاه برنتانو»، فصلنامه اندیشه دینی دانشگاه شیراز، شماره ۲۸، صص ۵۱-۶۴
- کلهر، رضا (۱۳۸۰)، «پدیدارشناسی برنتانو، حیث التفاتی و شهودی»، فصلنامه نامه مفید، شماره ۳۰.
- هنریک میزیاک و ویرجینیا استادت سکستون (۱۳۷۶)، تاریخچه و مکاتب روانشناسی، ترجمه احمد رضوانی



مشهد: آستان قدس رضوی

Ash, M(1998), *Gestalt psychology in German culture, Holism and the quest for objectivity*, New York: Cambridge university press.

Bower, G . & ,Hilgard ,E.(1986), *Theories of Learning* , New Delhi: Prentice Hall of India.

Clarkson, p& Cavicchia , S(2014), *Gestalt Counselling in action*, London: Sage

Ellis, Willis d( 1938), *A source book of psychology*, : Routledge

Hatfeild. G (2012),« Koffka, kohler and the crisis in psychology»: *Studies in history and philosophy of biological and biomedical sciences*.43. 483-492

Simon, h.(1986).«The information processing explanation of gestalt phenomena », *Computers In human behavior*.2.241-255

Steinman, R. & Pizlo, Z, & Pizlo, F(2000),«Phi is not beta, and why Wertheimer discovery launched the gestalt revolution», *Vision Research*. 40

Wagmans, J.(2012).«A century of gestalt psychology in visual perception», *Psychological Bulletin*.,138.1172-1217

King, B(2009), *MaxWertheimer and Gestalt Theory*, USA: Translation Publisher.